

جنگ بدر

ابوشهاب

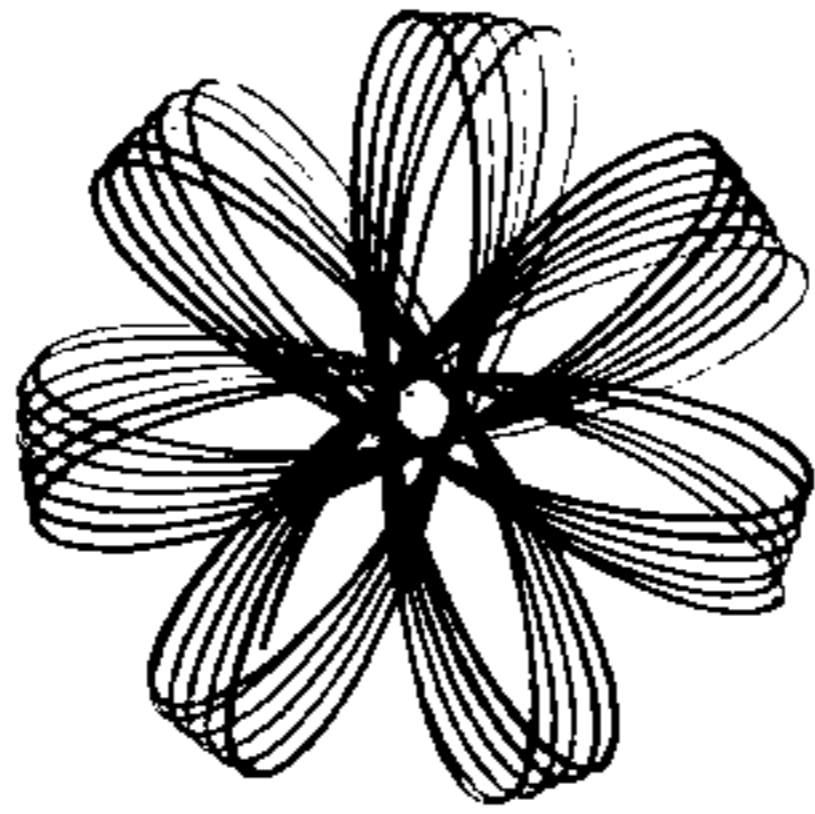


میرزا

۳۵ ریال

انتشارات آزادی

جنگ بدر



ابوشهاب

مؤلف : ابوشهاب

ناشر : انتشارات آزادی

تیراژ : ده هزار نسخه

چاپ : سازمان چاپ مهر قم

کاروان‌ها و مسافرین ، اخبار جدید و جالبی که مربوط به دولت جدید مدینه بود و برای عموم تازگی داشت به اطراف و اکناف ارمغان میبردند .

بازار این اخبار باندازه بازار تجارت گرم و پر رونق بود . از طرفی کفار مکه در پیشرفت اسلام سخت نگران بودند زیرا منافع خود را که اکثراً نامشروع بود در خطر می‌دیدند .

اما نفوذ ابوطالب که از شخصیت‌های بزرگ مکه بشمار میرفت مانع آن بود که به پیامبر صدمه‌ای وارد سازند ولی همین که این رجل بزرگ دارفانی را وداع گفت دشمنان حضرت محمد فرصت را غنیمت شمرده میخواستند با آزار و اذیت، محمد (ص) را از صحنه سیاست بدور سازند تا بتوانند بسادگی او را بقتل برسانند و چون پیامبر اسلام وضع را برای تبلیغ و ارشاد مردم مساعد نمی‌دید و از طرفی جانش نیز در خطر بود تصمیم به هجرت گرفت و عازم مدینه شد .

بعد از هجرت رسول گرامی اسلام مسلمانان مکه به سختی زندگی می‌کردند و جان و مالشان در امان نبود بناچار گروهی از آنها بدنبال پیامبر از مکه به مدینه مهاجرت کردند و در آنجا مورد استقبال گرم مسلمانان مدینه واقع شدند .

کوششهای محمد (ص) دامنه دار و نخستگی ناپذیر بود . در یکی از نیمه شبهای ماه رجب سال دوم هجرت افسر کار- آزموده‌ای بنام «عبدالله» با دسته‌ای از سربازان بدستور پیامبر عازم مکه شد .

مأموریت این افسر در نامه‌ای نوشته شده بود هنگامیکه پیامبر نامه را به او میداد گفت : این نامه را بعد از دو روز که بسوی مکه

راهپیمائی کردی باز کن ، بخوان و آن را دقیقاً اجرا کن .
این افسرپس از دوروز راهپیمائی نامه را باز کرد ، محتوای نامه
چنین بود :



من بعنوان فرمانده بشما دستور می‌دهم بطرف نخله‌ای که میان
مکه و سرزمین طایف است پیش رفته و در آنجا هشیاران نگران قریش
باش و آگاهی و اخبار از آنها بدست آور .

این افسر وظیفه شناس بعد از آنکه نامه را خواند چون سربازی
فداکار و باایمان همراه با سربازان خود بطرف محل مأموریت رهسپار
گردید .



در این موقع يك دسته کاروان قریش بسرپرستی «عمرو خضرمی» از طایف به مکه باز می گشت ، کاروانیان این دسته را شناختند لیکن این افسر با کفایت بلافاصله دستور داد که سربازانش سرهای خود را بتراشند و چنان وانمود کنند که به زیارت عمره می روند .

کاروانیان خام شدند و بارهای خود را بزمین گذاشتند و شترها را به چرا رها کردند و خود مشغول تهیه غذا شدند .

مسلمانان که وضع را چنین دیدند فرصت را غنیمت شمردند و بعد از مشورت کوتاهی به آنها حمله کردند ، «خضرمی» را کشتند و ابن عبدالله و حکیم کیسان را اسیر کردند و اموالشان را ضبط نمودند و به مدینه آوردند .

حضرت محمد (ص) از این پیش آمد ناراحت شد و گفت :
 من فرمان نداده بودم در ماه حرام جنگ کنید سپس فرمود دو نفر اسیر قریش را با دو نفر از سربازان «عبدالله» که در جستجوی شتر گم شده خویش رفته و اسیر قریش شده بودند تعویض کردند .
 در پائیز سال دوم هجری «ابوسفیان» با کاروان بزرگی از مکه خارج و بشام می رفت این کاروان در همان تاریخ مورد تعقیب نیروی اسلام واقع شد ولی بازبر کی تمام بدون آنکه گرفتار مسلمین شود خود را بشام رسانید .

زمانی گذشت و کاروان پس از انجام کارهای تجاری و بازرگانی از شام به مکه باز می گشت در این وقت محمد (ص) که همیشه به کسب اطلاعات توجه زیادی مبذول میفرمود طلحه و سعید زید را فرستاد تا از وضع کاروان اطلاعاتی کسب و گزارش نمایند .

اطلاعات رسیده حاکی بود که کاروان بسیار بزرگی است و بیشتر

کفارمکه در آن سهم هستند ضمناً کاروانی با این عظمت بیش از ۴ نفر همراه ندارد و کالاهای این کاروان را بیش از هزار شتر حمل می کند که ارزش آن بالغ بر هزار دینار میباشد . پیامبر هنگامی که گزارش آن



دو نفر را ملاحظه کرد امور سیاسی و اجتماعی مدینه را به دو نفر سپرد و با تعداد کمی از افراد مسلمان روز هشتم رمضان سال دوم هجری از مدینه بیرون رفت .

باید توجه داشت که يك حالت جنگی بین مهاجرین و قریش و یا بین مدینه و مکه برقرار بود و این حالت حق تعرض به کالای کاروان و بطور کلی تهدید هرگونه منافع دیگر دشمن را ایجاب می کرد .
سلاح همراهان پیامبر شمشیر و نیزه بود .

ابوسفیان که از پیش در هنگام رفتن به شام دریافت شده بود که مورد تعقیب است در بازگشت و عبور از مناطق نفوذ مسلمانان آمادگی خود را حفظ کرده بود و چون دریافت که محمد از مدینه خارج شده بیدرنک بوسیله يك پیک سریع چگونگی جو حاکم را بمردم مکه اطلاع داد سربازان اسلام هر لحظه بر سرعت خود می افزودند که مبادا مجدداً کاروان از چنگشان بیرون رود .

لحظه به لحظه اخبار و اطلاعاتی از ابوسفیان بدست می آمد تا آنکه خبر اعزام پیک ابوسفیان و لشکر کشی قریش بگوش محمد رسید .

پیک ابوسفیان وقتی به مکه رسید برای آنکه بهتر بتواند مردم را تحریک کند گوشهای شتر خود را برید لباسهای خود را پاره کرد و فریاد میزد ، مسلمانان کاروان را غارت کردند .

بدین سان مردان قریش تحریک شدند و برای حفظ کاروان مسلح شدند و از مکه بمنظور جنگ بامسلمانان خارج شدند .

وضع صورت دیگری پیدا کرد مسلمانان خود را در مقابل قوای مجهز قریش می دیدند از طرفی تجهیزات کافی هم نداشتند و اگر

میخواستند عقب‌نشینی کنند افتخاراتی را که در پناه تظاهرات نظامی
 به چنگ آورده بودند برایگان از دست میدادند .
 محمد (ص) وقتی دانست که کلیه طوایف مکه مسلحانه از شهر



بیرون رفته و برای پشتیبانی کاروان آمده‌اند شورائی تشکیل داد و نظر سران را دربارهٔ جنگ خواستار شد .

مقداد بلند شد و گفت : ما همچون بنی اسرائیل نیستیم که به موسی گفتند : تو و خدایت برو جنگ کن .

مانیز به‌مراه تومی جنگیم ، هرچه را خدا امر کرده اجرا کن که ما به آن تن میدهیم در این وقت تیرهٔ انصار ساکت و آرام نشسته بودند و حرف نمی‌زدند .

محمد (ص) گفت : ای مردم شما هم رأی خود را بگوئید .

«سعد معاذ» که پرچمدار انصار بود برخاست و گفت :

ای پیامبر ما بتو ایمان آورده‌ایم مطیع و فرمان‌بردار تو هستیم هر چه اراده میکنی اجرا کن مانیز با تو همراهیم از پیکار با دشمن نمی‌ترسیم و در رنج و سختی شکیبا و بردبار هستیم ، تو پیشوا و رهبر ما هستی .

محمد (ص) بعد از آنکه از نظرات سران افراد آگاهی یافت خرسند و شادمان گفت ای جنگجویان و ای مردم فداکار، خدا پیروزی بر مردم قریش را به من وعده داده است و سپس اظهار امیدواری کرد که فاتح و پیروز خواهیم شد .

آنگاه دستور داد تا از ننگهای شتران را باز کنند و اقدامات احتیاطی بمنظور جلوگیری از کشف حرکت ستون بعمل آمد تا دشمن از چگونگی مقابله با سپاهیان اسلام باخبر نگرددند .

ضمناً پیامبر به دوسر باز دیگر مأموریت داد که داخل دهکدهٔ بدر شده اطلاعاتی بدست آورند .

این دوسوار در دامنهٔ تپه‌ای در کنار چاه آب پیاده شدند و چنین وانمود کردند که تشنه هستند و برای خوردن آب و رفع خستگی به آنجا آمده‌اند .

اتفاقاً در کنار چاه آب دو نفر زن با یکدیگر گفتگو می کردند و
 سواران بخوبی شنیدند که یکی از آنها بدیگری می گفت :
 چرا قرض خودت را نمی دهی ، تو میدانی که من خودمستمندم
 و به پول احتیاج دارم .



دیگری پاسخ داد: کاروان فردا یا پس فردا می آید و من برای کاروان کاری کنم و پول ترا می پردازم.

مأمورین کسب خبر، پس از شنیدن این گفتگو که ورود کاروان را مرده می داد بر گشتند و آنچه را شنیده بودند بفرماندهی خود گزارش دادند.

با این اخبار و اطلاعات مسلم بود که به همین زودیها، نیروی اسلام با کاروان برخورد خواهد کرد و غنیمت بیشماری بچنگ مسلمانان خواهد افتاد، چه در یک گذرگاه تنگ کوهستانی در شمال بدر که تنها راه ورود کاروان به دهکده بود، کمین کرده بودند و با در دست داشتن این راه منحصر بفرد امید قطعی به پیروزی خود داشتند.

کم کم کاروان قریش به منطقه نفوذ اسلام نزدیک می شد و ابوسفیان با اطلاعاتی که داشت میدانست که تحت تعقیب مسلمانان است لذا همین که به نزدیکی های بدر رسید قافله را در سمت راست کوه «العدوة الدنيا» در پیچی مناسب و مستعد، استراحت داد و شخصاً برای کشف مجهولات و کسب اطلاعات داخل دهکده بدر شد.

ابوسفیان در بدر با «مجدی» که رئیس طایفه ای بود برخورد کرد، راجع به اخبار و اوضاع مدینه و سپاهیان محمد و هر گونه علائم و آثاری که موجب بدگمانی گردد پرسید مجدی گفت:

دو نفر شترسوار را دیدم که در آن نقطه پهلوی تپه مدتی نشستند، آب نوشیدند و بعد رفتند، و دیگر خبری که بدگمانی همراه داشته باشد ندارم.

ابوسفیان به نقطه ای که «مجدی» اشاره کرده بود رفت و در آنجا مقداری مدفوع شتر دید آنها را شکافت هسته خرمائی داخل مدفوع

شترها پیدا کرد و فهمید این هسته مربوط به محصولی است که در
 مدینه بدست می آید و برایش یقین حاصل شد که این دو نفر سوار از
 پیروان محمد بوده اند که بایستی در این حوالی گرد آمده باشند.
 ابوسفیان بازگشت و کاروان را با شتاب زیاد به سوی مکه راند



ودومنزل یکی می کرد که مبادا کاروان بدست سپاهیان محمد اسیر و تمام کالا و ثروتش بچنگ سربازان او بیفتد .

لحظه ها همچنان می گذشت تا اینکه محمد (ص) اطلاع پیدا کرد که کاروان گریخته و نیروی قریش برای جنگ می آید، پیامبر (ص) بیدرنک تصمیم به مقابله با دشمن گرفت و دستور حرکت داد و سپاه اسلام تا نزدیکترین چشمه آب پیشروی کرد و سپس متوقف گردید.

یکی از افسران بنام «حباب منذر» که اطلاعات نظامی کافی داشت و به آن سرزمین بیشتر آشنا بود به پیامبر گفت :

آیا این محل را بامیل و اراده خود برگزیده ای ؟

آیا می توانیم آنرا عوض کنیم یا آنکه بفرمان خدا در اینجا استقرار یافته ایم ؟

محمد گفت :

چنانچه مصالح جنگی اقتضا کند تغییر محل خواهیم داد .

«حباب منذر» گفت :

بطرف جنوب حرکت کنیم تا نخست به دشمن نزدیکتر شویم و بعد بر منابع آب مسلط باشیم تا بتوانیم آنها را از دستبرد دشمن نگاه داریم .

چنانچه منبع آب را در اختیار داشته باشیم ، بهمان قدر که تسهیلات در امور خود فراهم کرده ایم دشمن را دچار تنگدستی نموده ایم .

پیامبر این نظریه را پسندید و فرمان داد تا سپاه به نقطه دیگری حرکت کند .

در اینجا حضرت محمد (ص) با چند نفر از افسران شروع به

شناسائی زمین کردند تا موقعیت دفاعی خویش را تعیین کنند و برای
تجمع و نبرد مواضع خود را طوری انتخاب کرد تا در آغاز نبرد که
صبح زود و معمولاً سپیده دم است، پرتو آفتاب چشمان سربازان را خسته
و کوفته نماید .



بنا به پیشنهاد «حباب منذر» برای آنکه دشمن که در نقطه ای دورتر و جنوبی تری از منبع آب مستقر بود بزحمت بیفتند و هم بمنظور پیش بینی و تهیه محل های مناسب برای استفاده چهارپایان از آب ، چندین استخر کنده شد .

سعد معاذ یکی دیگر از فرماندهان به محمد (ص) پیشنهاد کرد تا برای مقر فرماندهی و دیده بانی بر بالای تپه ای مشرف به میدان جنگ کلبه ای ساخته شود .

این نظریه نیز مورد قبول واقع شد و در بالای تپه پاسگاهی بوجود آوردند .

از طرفی مردم قریش که با اعزام بیک ابوسفیان از مکه خارج شده بودند زیر فرمان فرماندهی جسور و تندخوئی بنام ابوجهل باشتاب تمام به بدر رسیدند و در جنوب بدر در دامنه های کوه «العدوة القصوی» در کنار راه کاروان رو، استقرار یافتند .

در این وقت چابک سواری بنام «عمیر» بسوی سربازان اسلام تاخت و چرخی زد و آنها را بر آورد کرد و برگشت و باز در دایره بزرگتری به کاوش و بررسی پرداخت و آنگاه برگشت و گفت :

سپاه اسلام بیش و کم سیصد نفرند و نیروی کمکی هم ندارند اما باید این حقیقت را هم بگویم اینهایی را که من دیدم کسانی هستند که باشادی مرک را پذیرفته اند همه میان سپاهیان ابوجهل افتاد و هر کس نظریه ای میداد .

نیروی مسلمانان که سیصد نفر بودند هفتاد شتر و سه سراسب داشتند و اسلحه آنها شمشیر و نیزه و تیرو کمان بود .

طرح نقشه جنگی «محمد» شب قبل از وقوع جنگ، وسیله خود و افسران ستادش ریخته شده بود .

صف‌های مسلمین مرتب و در طول جبهه گسترش داشت .
 دو فرمانده برای پهلوی راست و پهلوی چپ تعیین شد .
 مسلمانان بر حسب مقررات قبیله‌ای سه واحد بنام طایفه خود
 تشکیل دادند، مهاجران و خزرجیها و اوسیه‌ها و هر واحد پرچم جداگانه‌ای
 داشت که با خود می‌برد و چون در آن زمان هنوز لباس يك رنگ ر
 يك نواختی تهیه نشده بود برای آنکه مبدا یکی از مسلمانان دوست خود
 را روی عدم شناسائی بقتل برساند مقرر شد بوسیله شعارهایی شناخته
 شوند .

شعار «ای بنو عبدالله» برای خزرجیها .

شعار «بنو عبیدالله» برای اوسیه‌ها و شعار «ای بنو عبدالرحمن»
 برای مهاجران و همچنین شعار عمومی نیرو «احد ، احد» تعیین و اعلام
 گردید و نیز دستور داده شد :

سربازانی که وسیله دارند و میتوانند به نشانه‌ی شناسائی
 کاکلهای پشمی روی کلاه خودشان بدوزند و هر سرباز مقدار کافی
 سنک در کنار سنگر خود جمع کند تا در هنگام لزوم بتواند از آنها برای
 پرتاب به سوی دشمن مانند نارنجك استفاده نماید .

گروهی از شترسواران تندرو نیز در نزدیکی پاسگاه فرماندهی مستقر
 و مأموریت یافتند که دستورهای فرماندهان را به فرماندهان رده پائین تر
 برسانند و پاسبانی پاسگاه فرماندهی را عهده‌دار باشند و در موقع لزوم با انجام
 يك رشته عملیات تأخیری «محمد» (ص) را در میان گرفته به مدینه رهسپار
 شوند .

دشمن که سه پرچم داشت برای خود دو جبهه تعیین کرد .
 سپس سپاه دشمن با صفوف منظم حمله را آغاز و پیشروی
 می‌کرد .

در زمان‌های مختلف می‌ایستاد و هم‌آورد می‌طلبید و جنگ‌جویان
داوطلب دوسپاه به زد و خورد می‌پرداختند .

آنچه قابل تردید نیست اینکه مسلمانان در این جنگ برای
غنیمت نمی‌جنگیدند زیرا ساده‌ترین و کودن‌ترین سرباز هم می‌دانست
که کاروان از چنگشان بیرون رفته است فقط و فقط بمنظور حفظ عقیده
و دین و گسترش آئین خود و برای آنکه زور را بازور پاسخ داده باشند
بجنگ مبادرت ورزیدند .

اگر واقعاً کسانی این حادثهٔ روشن و تاریخی را منکر شوند و
تنها بر این نظر باشند که جنگ برای غارت و یا غنیمت بوده است ، سخت
بی انصافی کرده‌اند .

زیرا نیروی مسلمانان می‌دید که قافله از آنها دور شده و برعکس
باسپاهی مجهز و سه برابر خود روبرو است پس شور غنیمت آنها را به
جنگ بر نمی‌انگیخت بلکه ایمان استوار نسبت به آئین ، و محبت بسیار
نسبت به پیشوا بود که آنان را بجنگ و امیداشت .

مهاجرین بخاطر داشتند که شکنجه‌ها از مردم قریش دیده بودند
و از فشار این شکنجه‌ها هنگامی بسوی حبشه و اکنون هم بطرف مدینه
مهاجرت کرده‌اند .

حس انتقام‌جوئی و عشق و علاقه به زادگاه نیز در این تحریک
و ترغیب بی‌اثر نبود .

در برابر این نیروی کوچک ، روح بزرگ حضرت محمد (ص)
که از منبع جاوید الهی سیراب می‌شد، در تقویت ارادهٔ مسلمین و پایداری
آنها بسیار سود بخش بود .

محمد (ص) در پاسخ ابوجهل پرچمدار قریش که خود ستائی
 می کرد و افزونی سپاه خویش را به رخ می کشید گفت : «...عجب!!
 مرا می ترسانند و همواره از افزونی سپاه و برق نیزه‌ی خویش لب‌بسختن
 باز می کنند» .



بروید و به ابوجهل و سایر بت پرستان مکه بگوئید که من از جانب پروردگاری همتا فرمان دارم که ریشه دوگوئی و دوروئی و فساد و بت پرستی را برکنم و بجای آن نهال یکتا پرستی ، صفا و صمیمیت را بنشانم و از ثمره دلپذیر و شیرین آن، کام انسانیت را شیرین سازم .

سر انجام صبح روز جمعه هفدهم رمضان سال دهم هجرت جنگ آغاز گردید صبح خیلی زود که هنوز سپیده ندیده بود حضرت محمد از سپاه بازدید کرد و هنگام عبور از جلو صف لشکر با چوب دستی کوچکی که در دست داشت و با آن صف را آرایش می داد ضربه ای آرام به سربازی که در خط منظم قرار نگرفته بود وارد کرد .

سرباز که نامش سواد بود گفت : ای محمد ما همه مسلمانیم و قانون اسلام آزادی و مساوات است ضربه ای که بر سینه ام وارد آمد مراناراحت کرد و من حق دارم آنرا قصاص کنم .

حضرت محمد (ص) بیدرنک گریبان خود را گرفت و پیراهن را کنار کشید و سینه فراخ و مردانه خویش را برای قصاص آماده کرد . اما «سواد» آن سرباز ساده همین که این بزرگواری را از فرماندهی خود دید دیوانه وار دوید و سینه فرمانده خود را بوسید و فریاد زد که من به آرزوی خود رسیدم و در این هنگام خواستم که تورا به بوسم .

راستی منظره ای عجیبی بود و هیچکس نمی تواند گرمی و صفای این لحظات تاریخی را که با اشک شوق از شهادت استقبال می کردند نادیده بگیرد .

بعد از آنکه صف ها آراسته شد حضرت محمد (ص) در برابر سربازان ایستاد و گفت : ای خداوند توانا این مردمی را که برای حفظ

عقیده و ایمان گرد آمده‌اند حفظ کن ، اگر اینها کشته شوند دیگر کسی
از مسلمین وجود نخواهد داشت که تورا بپرستند .

من دست تمنا و نیاز به پیشگاه تو بر میدارم و از تو می‌خواهم که
همواره بر سر زمین مدینه باران رحمت بر افشانی و در کشت و کار
کشاورزان آنجا برکت و گشایش افکنی .



الهی آنچه‌ان کن که مدینه را همچون میهن خویش دوست بدارم
و به آن، چنان مهربانم که به زادگاه خود بسته‌ام .

خداوندا مدینه را از خطر و بادور بدار و مردم را رنجور
و ناتوان مساز.

سپس حضرت محمد فرمود : آنچه پروردگار بزرگ فرمان
می‌دهد ، فرمان می‌دهم و از آنچه وی را ناپسند آید باز می‌دارم .
چنین مقدر بود که در این سرزمین ، مستضعفین و پاره‌پاره‌ها بر



مستکبرین و مغروران که از انسانیت بی بهره‌اند حمله کنند و عقیده
استوار خویش را بدین وسیله رواج و رونق بخشند .

آنگاه فرمود : سرباز باید بردبار و لجوج و پابرجا و پایدار باشد،
از کوههای شعله‌ور بالا رود و بر دریای خون و آتش شناکند و از این
کوه نوردی و آن شناوری تنها پیروزی خویش را تعقیب نماید و افتخار
پرچم را باز جوید .



در ادامه سخنان حضرت فرمود: آن سپاهی که از برق سرنیزه
نترسد، و از باران تیر نهراسد و وظیفه مقدس خویش را مردانه انجام
داده که زنده‌اش در صف جوانمردان و مرده‌اش با شهیدان هم‌خانه
خواهد بود.

فراموش نکنید که در تاریخ‌ترین زمان جاهلیت و در میان ظلمت و جهالت
چراغ پر فروغ عدالت را برافروخته‌اید و این قرآن کریم است که
اهریمن نادانی را بر زمین کوبیده و دیوستم را بزنجیر کشیده است.
اینک ما بفرمان قرآن در این میدان صف آراسته‌ایم و به رضای
قرآن تن به جهاد داده‌ایم.

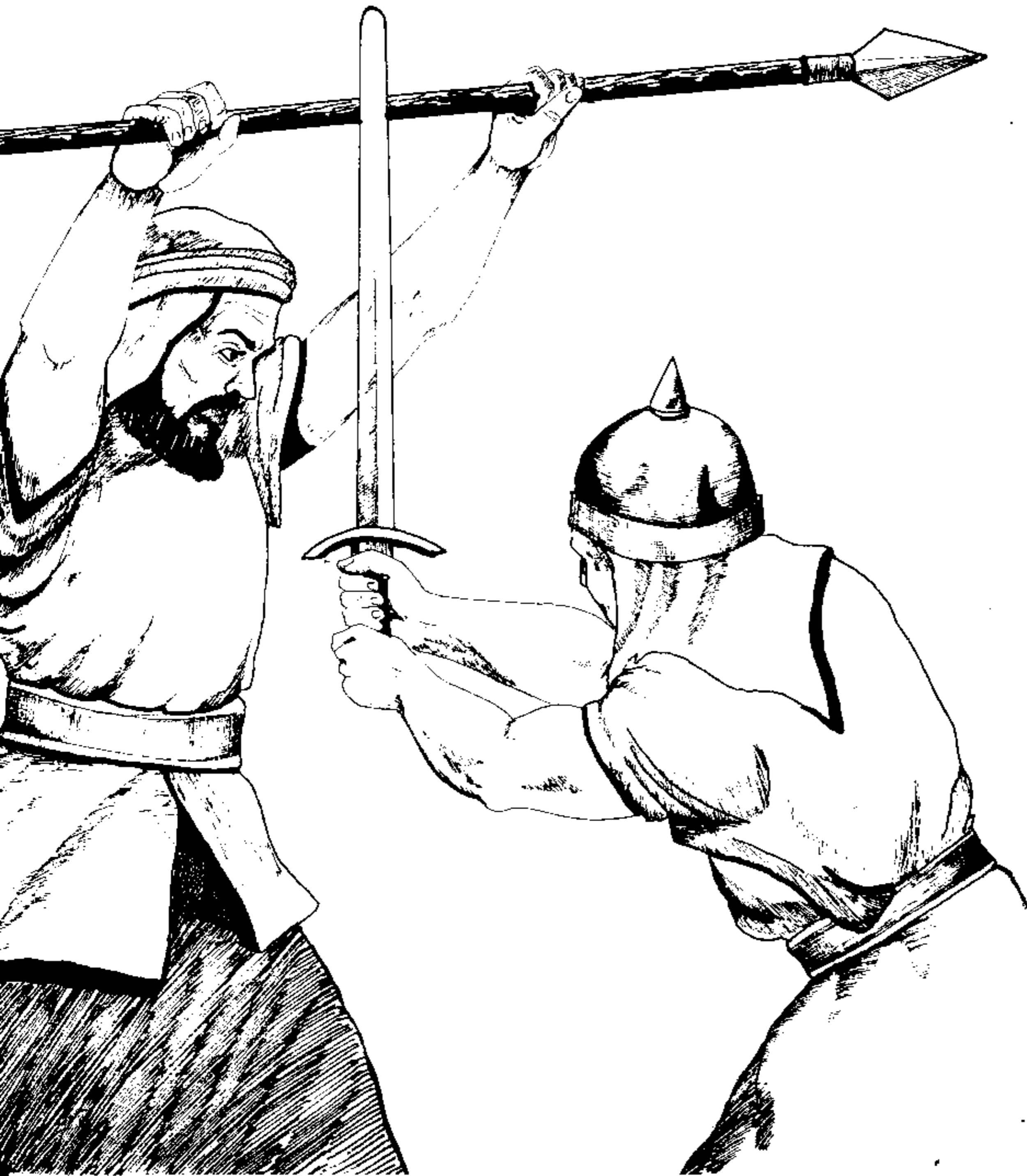
بهوش باشید که بردباری و تحمل و فداکاری لازم است تا رضای
حق را بازجوئیم و شایسته رحمت بی انتهایش گردیم و بعد از سخنان
آتشینی که بیان فرمود دستور زیر را صادر کرد.
سربازان خدا، صفوفتان را هرگز نشکنید و با وحدت کلمه و اتکال
به خداوند دشمن را از پای در آورید.

پیش از آنکه دستور جنگ صادر شود جنگ را شروع نکنید.
در تیراندازی نهایت سرفه‌جوئی را بنمائید و تا دشمن در تیررس
شما واقع نشده تیراندازی نکنید.
وقتی برای تیراندازی مناسب است که دشمن در تیررس شما
قرار گیرد و بخوبی بتوانید هدف خود را کاملاً ببینید.
دشمن خونخوار همینکه نزدیک شد، از سنگهایی که در حوالی
سنگر خود جمع کرده‌اید بر روی او پرتاب نمائید.

آنگاه که دشمن به پیشروی ادامه داد و شما نزدیک‌تر شد با نیزه
و سرنیزه از سنگر خود بیرون بیایید و حمله کنید و هنگامی که کاملاً با دشمن

روبرو شدید و جنگ تن به تن آغاز شد، شمشیرها را بکشید و با آن
بجنگید.

خوشرفتار و پاکیزه رو باشید اگر کمر به کشتن کسی می‌بندید او
را به بهترین روش بکشید.



بدون آنکه از هدف اصلی جنگ منحرف شوید ضربه‌های سنگین
به مفصل انگشتان وارد کنید، بدانید که باید دشمن را ضعیف و ناتوان
کرد و تا حد کمتری خون‌ریزی نمود، حتی الامکان از کشتار باز
ایستید.

ای مردم هر گاه با آنها حمله و تعرض کافران در میدان کارزار روبرو
شدید مبادا از ترس آنها پشت به میدان کرده و از جنگ بگریزید.



هوشیار باشید و بدانید آنانکه در هنگامه کارزار از صحنه جنگ می‌گریزند از شرافت و افتخار گریخته و بسوی خشم خدا روی آورده و جایگاهی جز دوزخ در انتظارشان نخواهد بود مگر آنکه بنا به مصالح جنگی و حوائج میدان نبرد از جناح راست به جناح چپ و یا از قلب به مرکز تلاش برای کمک و یاری دیگر سربازان بشتابند.

اگر شما بردباری و مقاومت در نبرد پیشه کنید و پیوسته پرهیز کار و پاکدامن باشید، همین که کافران شتابان و خشمناک بر شما حمله ور شوند و بر روی مواضع دفاعی شما بریزند، خداوند برای حفاظت و نصرت شما پنجهزار فرشته را با پرچمی که ویژه سپاه اسلام است به کمک ما می‌فرستد و در نتیجه پیروز و سربلند، دشمن را به خاک هلاکت خواهیم کشاند.



آنگاه از هر چه غنیمت بیابید بخورید ، حلال و گوارای شما باد ،
 اما خدا ترس و پرهیز کار باشید که خداوند بخشاینده گناهان بوده و
 مهربان است .

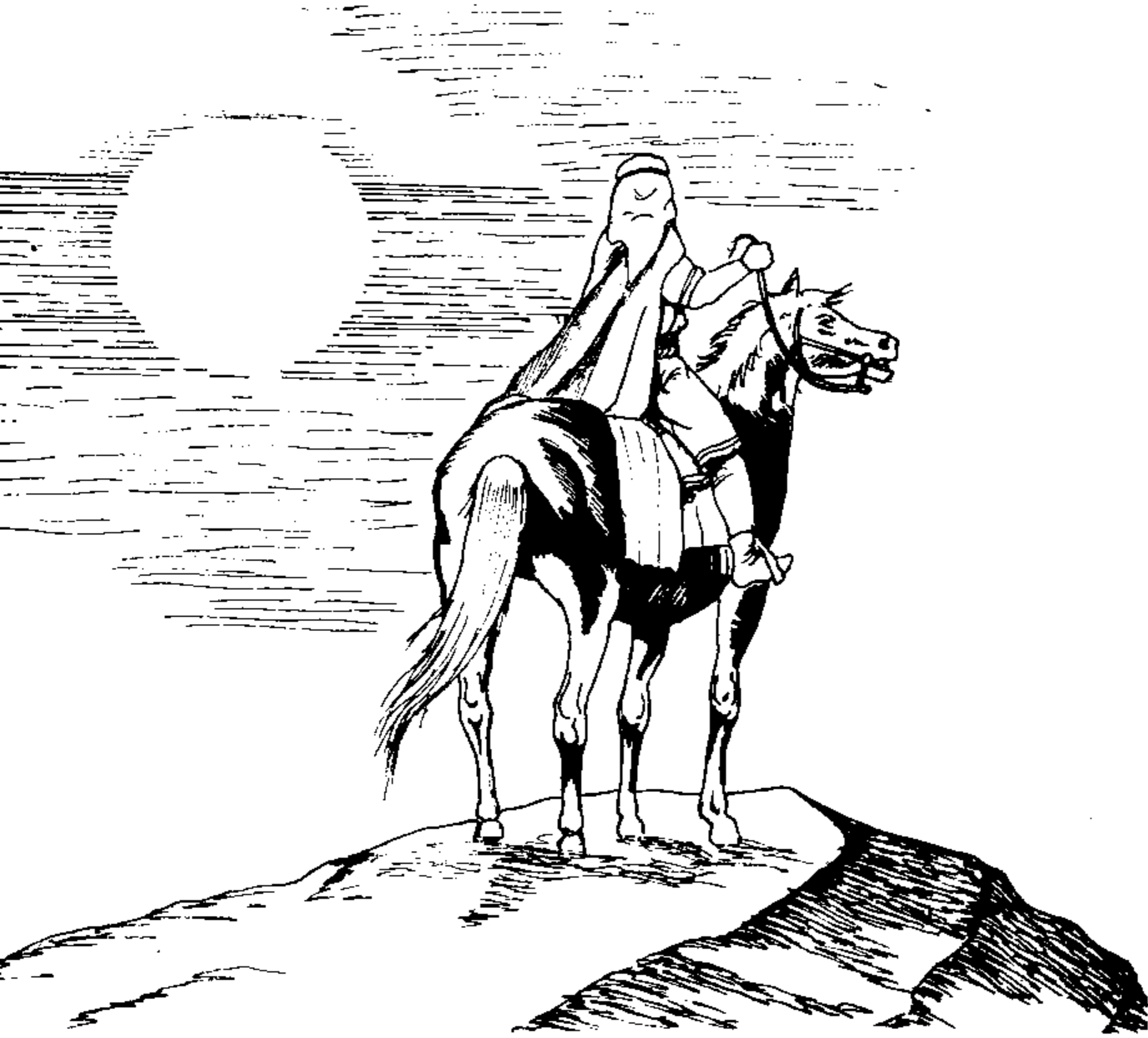
حضرت در پایان سخنان خود فرمود :

هر کس کشته شود شهید است و به بهشت می رود و هر کس زنده
 ماند از غنائم جنگی بهره ور می شود .



«محمد» پس از نظم سپاه و تهییج افراد و ابلاغ آخرین دستورات با ابوبکر به ستاد فرماندهی که بر فراز تپه‌ای بود رهسپار شد و از آنجا به دیده‌بانی و ادارهٔ نبرد پرداخت .

که‌گاه به میان سربازان می‌آمد و آنها را به جنگ تشویق می‌کرد . وقتی دریافت که نیروی مسلمانان بقدر کافی تحریک شده و نیروی قریش نیز بیمناک گردیده است ، مشتی خاک و شن برداشت و بشتوی قریش ریخت و گفت : رویتان دگرگون باد .
 آنگاه به سربازان خود دستور داد حمله کنید .



سرانجام بعد از فداکاری‌های فراوان مسلمانان ، که زینت بخش
 تاریخ است ، جنگ به پایان رسید .
 در این جنگ مسلمانان دلیرانه جنگیدند و هرگز زیادی نفرت
 قریش آنها را بیمناک نساخت .
 علی (ع) ، حمزه ، عبیده ، بلال در این جنگ فداکاری بسیار



کردند و عده زیادی از گردنکشان و فرماندهان دشمن را به هلاکت رساندند .

در این نبرد که به پیروزی مسلمانان پایان یافت قریب چهارده نفر از نیروی مسلمانان کشته شد و از سپاه قریش هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر گردید .

کشته شدگان قریش بفرمان حضرت محمد (ص) به گودالی ریخته شدند و در گوشه دیگری از رزمگاه، شهیدان اسلام را نیز به خاک سپردند و بیادبود فداکاری هایشان گورستانی در میدان رزم آماده و فراهم گردید که هنوز هم پا بر جاست و نمونه روح بلند پرواز این پیشتا ازان بزرگ اسلام است .

درود به تمام شهیدان انقلاب اسلامی